اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 در تتمه بحث گذشته كه صحبت از كیفیت جنس و فصل در ماهیات بسیطه بود صحبت شد از نحوه استقرار و انتزاع عقلی از هویات بسیطه خارجیه به واسطه تجزیه و تحلیل عقل، كه گفته شد عقل این تجزیه و تحلیل را از خود امر مبهم به یك امر مبهم و به یك امر معین می‌تواند به دست بیاورد مثلا فرض كنید در مورد ماده و صورت خارجی كه انضمام دو امر محصل یكی ماده و یكی صورت است و بواسطه آن، تركیب در خارج تحقق پیدا می‌كند، منتهی ما در خارج آنچه راكه مشاهده می‌كنیم امر مركب نیست، بلكه یك امر واحد است، كه ذهن و عقل آن امر واحد را در تجزیه و تحلیل عقلی به دو امر محصَّل تجزیه می‌كند و انتزاع می‌كند و ماده را با صورت تركیب می‌كند و بواسطه تركیب او آن اعیان خارجی تحقق پیدا می‌كنند و تحصَّل پیدا می‌كنند و ما آنها را امر وُحدانی تصور می‌كنیم و به حساب می‌آوریم، یك امر وُحدانی بیشتر در خارج نیست روی این جهت به آنچه كه در خارج تحقق دارد از مركبات، جنس و فصل اطلاق می‌شود.

 همین مساله در مورد ماهیات بسیطه به عنوان مبهم و متعین تحقق پیدا می‌كند نه انضمام دو شیء به یكدیگر، در انضمام دو شیء به یكدیگر كه در مورد ماهیات مركبه خارجیه هست، در آنجا این مساله وجود ندارد، ولی در اینجا كه مساله، مساله امور بسیطه هست آنچه كه در خارج واقع است امر بسیط است و آنچه كه در تجزیه و تحلیل عقلی امر مركب است منتهی آن مركب عقلی موجب مركب خارجی نخواهد شد و عقل آن را به جنس عقلیه و فصل عقلیه می‌تواند متعدد كند. فرض كنید در مورد رنگ همان جنس عقلیه او كه مبهم است عبارت است از كیفیت نماد این عرض و اختلافش با سایر اعراض كیفیت ظهوری را كه این به عنوان امر مبهم دارد و در مورد كیف فرض كنید لونی شكل را تشكیل می‌دهد و برداشتی را كه ما از شكل داریم آن چیزی است كه به چشم ما از نقطه‌نظر شكل ... چون كیفیات دیگری هم كه داریم به مرئیات برنمی‌گردد مسموعات داریم مذوقات داریم امثال ذلك و التذاذات، كیف نفسانی داریم، كیف خارجی داریم اما آنچه را كه به لون ارتباط پیدا می‌كند آن به شكل مربوط است كه شكل همان امر مبهمی است كه بواسطة او بین مرئیات و غیرمرئیات ما امتیاز قائل می‌شویم و آن شكل كه به این صورت مبهم هست بواسطة یك مرتبه فصلی كه از او انتزاع می‌شود، آن مراتب این مرئیات برای ما لحاظ می‌شود فرض كنید سیاهی باشد یا قرمزی یا سبزی و سفیدی كیفیتش بواسطه همان آن شكلی كه بعنوان مبهم در نظر آمده است برای ما حاصل می‌شود فرض كنید كه اگر بنحوی باشد كه نور را نتواند ارائه بدهد آن را تیره می‌گویند اگر بتواند منعكس كند آن را روشن می‌گویند در خود مراتب روشنی هم اگر فرض كنید مفرِّح باشد آن رنگ سبز شمرده می‌شود اگر آن جنبه به اصطلاح مفرِّحیتش كم باشد الوان دیگر، مراتبی كه ما در اینجا داریم بعنوان فصلیت این همان بروز و ظهور همین مرتبه شكلیت خواهد بود خب در اینجا بعنوان امر مبهم و مفصل است یعنی ما همان امر مبهم را به صورت متعین در آوردیم و آن را فصل قرار دادیم نه اینكه چیزی را به او ضمیمه كردیم و او را از بقیه جدا كردیم و دو امر متحصل خارجی بوجود آوردیم و از تركیب به او آن تحصّل خارجی حاصل شده است تعین حاصل شده به این كیفیت خب مساله نبوده درست، این مساله در مورد كیفیت اهل جنس و فصل در ماهیات بسیطه است پس بنابراین اشكالی را كه این فرد مستشكل و محلل نسبت به جنس و فصل در ماهیات بسیطه داشت و مطلب ایشان از آنجا كه ماهیات بسیطه تركب خارجی ندارند پس نمی‌توانند دارای جنس و فصل خارجی باشند و چون جنس و فصل خارجی در آنها منتفی است آنچه كه بعنوان جنس و فصل لحاظ می‌شود لوازم ماهیت است این مطلب دیگر طبعا جایی نخواهد داشت زیرا بنابر فرمایش مرحوم آخوند اگر قرار بر این است كه شما در تشخیص واقعی ماهیت خارجی دچار ابهام باشید بواسطة بساطت آن ماهیت خارجی باید در ماهیات خارجی مركبه هم دچار ابهام باشید زیرا در جنس و فصلیتی كه برای ماهیات بسیطه در نظر گرفته می‌شود با ماهیات مركبه تفاوتی وجود ندارد این یك مطلب، و اگر قرار بر این باشد كه ما بتوانیم برای ماهیات مركبة خارجیه بواسطة انتزاع عقلی جنس و فصل در اینجا در نظر بگیریم همین انتزاعات عقلیه در ماهیات بسیطه هم راه گشا خواهد بود در آنجا دو امر متحصل بعنوان جنس و بعنوان یك فصل در نظر گرفته می‌شود كه البته تحصّل آنها جدایی از یكدیگر نیست بلكه همان تحصّل به عنوان تبدیل امر مشترك به امر متعین و ممتاز بواسطة فصل است منتهی شما در آنجا جنس را مستقلا می‌توانید در نظر بگیرید و فصل را هم می‌توانید و بعد این دو را با هم ضمیمه می‌كنید كه این ضمیمه‌اش اتحادی است نه انضمامی چطور اینكه مرحوم حاجی هم در باب ترتّب در انواع خارجی همین مطلب را فرموده بودند همین مساله در مورد انواع بسیطه مثل اعراض هم در آنجا وجود دارد و نسبت به آنها هم حالا نسبت به اعراض هست، نسبت به جواهر شما چه می‌گویید الان ما جواهر عقلیه داریم، نوریه داریم، منفصله داریم و مجرده داریم در آنجا كه دیگر جنس و فصل به واسطة تركّب خارجی چون ماده دیگر در آنجا نیست ماده و صورتی در آنجا نیست شما قائل هستید برای آن اشیاء و موجودات مجرده و عقول و مراتب نوریه چه تصوری از تمایز دارید و چه تصوری از اشتراط در آنجا می‌تواند وجود داشته باشد آیا در آنجا همه بعنوان یك امر وُحدانی وجود دارند پس این امتیاز و تعدد از كجا آمده اگر تعدد هست پس بنابراین متعدد هم وجود خارجی دارد چطور در ذات پروردگار شما حكم به تعدد نمی‌كنید با وجود صفات مختلفه و اسماء مختلفه لایتناهیه این تعدد در ذات را ایجاب نمی‌كند بواسطة اینكه ذات ذات مجرد و بسیطه است همینطور در مراتب نفوس و مراتب عقول و مراتب نوریه هم مساله به همین كیفیت است در همانجا هم عقل می‌آید یك مابه‌الاشتراكی و یك مابه‌الامتیازی را در آنجا انتزاع می‌كند منتهی آن مابه‌الامتیاز همان جنبة تحقق و تعین آنها دارد و بواسطه آن مابه‌آلامتیاز آن مرتبة نوریه آنها مشخص خواهد شد نه اینكه در آنجا انضمام وجود ندارد ضمی در آنجا نیست و صورت و ماده‌ای در آنجا وجود ندارد هرچه هست در آنجا صورت است ماده نیست ماده مربوط به این عالم كثرات و عالم كون و فساد هست، ماده را اگر ما بخواهیم در آنجا تصویر كنیم باید به یك معنای مجازی همان جنبة اشتراك همة آنها را در حقیقت وجودیه تصور كنیم كه آن حقیقت وجودیه جنبة مادی آنهاست و آن امتیاز و مرتبه و شدت نوریة آنها جنبة فصلی آنهاست به این كیفیت اگر ما بخواهیم تصور كنیم والا اگر بخواهیم به خود ماده فی‌حدنفسه كار داشته باشیم نه در آنجا این مساله راهی ندارد توضیح‌الکلام در بیان رفع شبهه از تحقق جنس و فصل در حقایق بسیطه این است كه حیثیات و معانی منتزعة از حقایق آن معانی را كه ما از حقایق انتزاع می‌كنیم حیثیاتی را كه ما از حقایق انتزاع می‌كنیم فرض كنید خصوصیاتی را كه ما از این حقایق انتزاع می‌كنیم این حیثیات و این معانی مثلا فرض كنید می‌گوییم فلانی از حیث علمیتش بهش عالم گفته می‌شود از حیث تبحرش در فن و اینها خطاط بهش گفته می‌شود اگر شخص جامع بر مسائل باشد از حیث نقاشی بهش نقاش گفته می‌شود، مصور گفته می‌شود از حیثیات مختلفی كه ممكن است بر یك شخص به لحاظ آن ما ینتزع خارجی گفته بشود منها ما ینتزع من حقیقة بحسب حالها فی الواقع خب بعضی از اینها هستند كه ما از حقیقت و حسب حالش در واقع او را انتزاع می‌كنیم یعنی منتزع واقعی اینها متعدد است به لحاظ تعددش آن حیثیات هم از هر كدام ما انتزاع می‌كنیم یك شخصی كه عالم هست به لحاظ علمش ما بهش طبیب نمی‌گوییم خب نیست یا به لحاظ اینكه عالم است ما بهش نجّار بگوییم خب نیست به جای اینكه تخته را به در در بیاورد برمی‌دارد كرسی درست می‌كند یا به لحاظ اینكه فرض بكنید نقاش است بگوییم حالا چون آقا علمش زیاد است نقاش ماهری است به جای اینكه گنجشك درست كند گور خر تحویلتان می‌دهد هرچیزی را نمی‌شود كه چون حالا فرض كنید یك نفر عالم هست ما بگوییم پس بنابراین طبیب هم هست عالم بودن خب در مسائل امروزی اصول و فقه است همین است دیگر و یك مقدار درایه و حدیث هم درش باشد خوب است اما كسی كه فلسفه باشد عالم گفته نمی‌شود اگر اهل عرفان و معرفت باشد به او عالم گفته نمی‌شود اگر مورخ و مفسر باشد به او عالم گفته نمی‌شود فقط همین است، درست شد خب حالا اگر شخصی یك همچنین عالمی بود ما بگوییم حیثیات مختلفی ازش درمی‌آید حالا طبیب هم هست.

 یك كسی بود از همین علمای اینطوری بود ما بردیمش دكتر مریض بود این خودش را در همه چیز صاحب نظر می‌دانست ما هم نگران بودیم پیش آن طبیبی كه بردیمش یك طبیبی بود كه برای خودش كسی بود بعد ما رفتیم خیلی تازه به ما احترام گذاشت كه بهش چیزی نگفت حالا نشستیم این كمرش درد می‌كرد یك مقدار باهاش صحبت كرد و گفت ما آنجا بودیم هر دكتری را قبول نداشتیم بعد هم دكتر منزل ما می‌آمد شروع كرد به این حرفها این بهش نگاه كرد و خدا به خیر كند حالا به توصیه مرحوم آقا بود گفتیم ای داد این می‌گوید آقا چه كسایی را می‌فرستد مطب ما؟! آن هم بخاطر ما خیلی ملاحظه كرد گفت و گفت تا رسید به نسخه نوشتن اول چیزی كه نوشت آمپول بود گفت آقا آمپول را خط بكشید گفت هرچی تا بحال گفتی گوش دادم هیچی بهت نگفتم آن هم بخاطر آقای طهرانی بود نسخه را از آن بالا كه می‌گویم باید تا پایین عمل كنی اگر نمی‌كنی بلندشو برو بیرون گفتم شروع شد این فهمید آنجا كه مطب و دكتر می‌آمد در خانه‌اش آنجا جای دیگری بود، اینجا این حرفها نیست گفت حالا نمی‌شود آمپول را خط بزنی گفت آمپول برای من خوب نیست، گفت تو دكتری یا من؟ فهمید اینجا نباید صحبت كند گفتم حالا آقا بگذارید آقای دكتر كارشان را بكنند بعد ما یك طوری با هم كنار می‌آییم و سر وته قضیه را به هم مالاندیم و وقتی برگشتند بهش گفتم این پیرمرد را هوایش را داشته باش گفت من عمداً گفتم كه حواسش جمع باشد به اینها عمل بكند این همین كارها را كرده كه من فهمیدم این مرض تویش مانده حالا بعضی‌ها همین‌طورند یعنی یك كلمه فقه و اصول این خیال می‌كند هم طبیب است و هم مهندس و هم معمار است و هم قیطار است همه چی منجِّم و بالا و پایین و متخصص در امور همة دنیا و مسائل دنیا ولی خب ظاهرا اینطوری نیست، اینطوری نمی‌شود و نتیجه‌اش هم معلوم است چه خواهد شد ومنها ما ینتزع منها باعتبار ملاحظة العقل بعضی از اینها حیثیات و معانی انتزاع می‌شود بخاطر ملاحظات عقل والا نه اینكه در خارج هم متعدد است نه خود عقل می‌آید انتزاع می‌كند عقل می‌آید اینها را انتزاع می‌كند و خودش در می‌آورد بأن یتصور العقل المعنی الذی اینچنین است كه معنایی را كه مخلوط است از نفس امری امور محصَّله اینها را عقل تصور می‌كند و متحد است با او هو مخلوط كه این معنا متحد است ولی این مخلوط نیست این ولا متحدا بل أمرا مبهما آن معنا را تصور می‌كند بعنوان مبهم ویضمّ إلیه المعانی المخصوصة و معانی مخصوصه را به او هم ضمیمه می‌كند پس عقل می‌آید آن معنایی را كه مخلوط است در نفس امر به یك امور متحصله این معنا را در نظر می‌گیرد كه متحد است با این امور ولی در واقع مخلوطی نیست و اتحادی با این ندارد بلكه یك امر مبهم است، این امر مبهم را جنس فرض می‌كند برای خودش مثل لون جنس برای خودش تصور می‌كند و بعد آن معانی مخصوصه‌ای را كه باعث می‌شود بین آن لون و بین سایر الوان امتیاز باشد می‌آید به آن معنای مبهم به امر مبهم ضمیمه می‌كند وهذا الانضمام لیس کانضمام شیء محصل بشیء محصل از انضمام دو شیء محصل و متحقق خارجی نیست تا اینكه دو شیء باشند و متمیز باشند فی نفس الامر وقد حصل بانضمامهما شیء ثالث كه بواسطه انضمام شیء ثالثی درست شده كه صورت و ماده باشد بل به انضمام شیئی است به شیئی كه تمیزی بین آنها نیست و تمیزش فقط در عقل است آن تمیز فقط به حسب تعین و ابهام است آن ابهام كلی را در نظر می‌گیرد با آن امری كه متعین است و با آن امری كه او را از سایرین فرق می‌گذارد فالأول یقتضی الترکیب فی الواقع اولی كه انضمام شیء محصل به شیء محصل باشد این مقتضی تركیب است دوم آن تركیب در اعتبار عقل است و اگرچه این اعتبار اعتبار صادق است به حسب یك بحسب مرتبة من الواقع كه همان مرتبه تعریة عقلی است و مرتبة انتزاع ماهیات است درست است شما بین لون ابیض و بین لون اخضر فرق می‌گذارید ولی در خارج این بسیط است گرچه از نقطه نظر تجزیه و تحلیل عقلی شما این تركیب را در واقع می‌بینید یعنی در واقع در عقل خود این تركیب را می‌بینید ولی آنچه را كه در خارج هست او نمی‌تواند امر مركب باشد بحسب مرتبة من الواقع یعنی مرتبه انتزاع ماهیات فان قلت اگر كسی اینطور ایراد بگیرد كه خب این مطالبی كه شما گفتید درست ولی در مسالة جنس و فصل شما باز چطور می‌توانید یك همچنین چیزی را تصور كنید إذا أخذ کل واحد من معنیی الجنس و الفصل من نفس ماهیة بسیطة از آنجایی كه شما دو معنای جنس و فصل را از خود ماهیت بسیطه گرفتید ثم اعتبر باعتبار بعد به یك اعتبار این یکونان بها «بِهِ باید باشد» مادة و صورة كه این جنس و فصل بواسطه آن اعتبار ماده و صورت هستند فکان کل منهما متحصلا هركدام از اینها متحصل است فیکون الانضمام بینهما انضمام متحصل بمتحصل انضمام دوتا محصل خواهد شد فیلزم من ذلک أن یکون المأخوذ منه مرکبا خارجیا وقتی كه شما دو امر را از دو شیء می‌گیرید پس بنابراین دو شیء باید متحصل باشد آنی هم كه مابه‌ازاء خارجی است پس بنابراین مركب خواهد بود بناء علی أن الأمور المتباینة لا یطابق ذاتا أحدیة. احدیت از یك ذات واحد شما امور متباینه را نمی‌توانید اخذ كنید قلت أخذ الجنس و الفصل عن البسیط علی وجه یکون کل منهما أمرا متحصلا حتی یکون الجنس مادة عقلیة و الفصل صورة عقلیة اخذ جنس و فصل از بسیط بر وجهی است كه یکون کل منهما كه هركدام از این دوتا امر متحصلا یك امر متحصل است اینجور ما این جنس و فصل را از امر بسیط می‌گیریم حتی یکون تا اینكه جنس می‌شود ماده عقلیه نه ماده خارجیه كه ملزم به صورت باشد فصل هم می‌شود صورت عقلیه تركیبی را كه ما در اینجا داریم تركیب، تركیب عقلی دیگر خواهد بود نه تركیب خارجی چون هم‌جنسش جنس عقلی است وهم صورتش صورت عقلی هردو خواهد بود وبالجملة صیرورة البسیط بحیث یکون مرکبا من مادة و صورة ولی ماده و صورت عقلی نه خارجی بسیط مركب می‌شود ولی این تركیبش تركیب عقلی خواهد بود این صیروره إنما هو بمجرد وضع العقل لا غیر به مجرد وضع عقل است و به مجرد قرارداد عقل است كه عقل این قرار را، این وضع را انجام داده است إذ لا ترکیب هناک بهذا الوجه أصلا لذا در اینجا تركیبی وجود ندارد بل ذلک أمر یفرضه او را عقل فرض می‌كند بمجرد اعتبار غیر مطابق للواقع‌. به مجرد یك اعتباری كه مطابق با واقع آن اعتبار نیست بلكه خود عقل می‌آید و همان امر واحد بسیط را هم می‌تواند تجزیه و تحلیل كند همان امر واحد بسیط را شما از ذات باری تعالی بسیطتر و مجردتر سراغ دارید یعنی ذات باری كه تمام موجودات همه در تجرد خودشان و همه در آن كیفیت ظهور خارجی خودشان كه دارای مراتب مختلفی هستند از ماده و صورت یا از مرتبة صورت تنها یا از مرتبة مادة تنها همه اینها را شما در نظر بگیرید باز ذات باری‌تعالی كه لازمة صرافتش جمعیت همة این موارد مختلفه است آن ذات باری تعالی از همه بسیطتر و از همه مجرد تر خواهد بود درست همین ذات باری تعالی كه شما به این كیفیت تصور كردید خود عقل می‌آید همین را تجزیه و تحلیل می‌كند آن فرقی را كه می‌گذارد بین ذات باری و سایر موجودات فرق هست یا نیست؟! خب یك فرقی است موجودات مركب هستند ماده و صورت دارند یا صورت دارند یا معنا هستند علی حسب اختلاف مراتبهم ولی ذات باری مافوق همة اینهاست و اعلای از همة اینهاست و همة اینها را در بر دارد این فرقی كه شما می‌آیید بین ذات باری و بین اینها می‌گذارید این فرق از كجا آمده است؟ فرق هست یا نیست؟ اگر فرق است این فرق از كجا آمده؟ در حالتی كه شما می‌گویید بسیط الحقیقه كل الاشیاء در حالی كه شما می‌گویید صرف‌الوجود كل الوجود در عین حال كه می‌گویید ذات باری ذات اطلاقی و لایتناهی است پس این عینك بنده در ذات اطلاقی و لایتناهی باری در آنجا چیست؟ وجود دارد ولی شما به این عینك نمی‌توانید بگویید باری تعالی، اگر بگویید باری تعالی می‌شود كفر و شرك به این كتاب نمی‌توانید بگویید هذا باری تعالی پس بهش سجده كن مگر شما به خدا سجده نمی‌كنید؟ خب به كتاب سجده كن این هم دیگر بالاخره ظهور است چرا این كار را انجام نمی‌دهید؟ آن فرقی را كه می‌گذارید آن فرق می‌شود فرق عقلی، یعنی فرقی كه می‌آید و ذات باری را در مقام اطلاق تصور می‌كند و آن ذات باری مسجود می‌شود، آن ذات باری معبود می‌شود، آن ذات باری اللَه می‌شود و همان عقل می‌آید این كتاب را و این ظهورات را به عنوان مظاهر باری كه آن وجود اطلاقی شامل این شده تصور می‌كند پس این دارای محدودیت می‌شود و چیزی كه دارای محدودیت شد نمی‌تواند مسجود قرار بگیرد نمی‌تواند معبود قرار بگیرد گرچه جدایی از ذات باری نیست ولی دو فرض در اینجا وجود دارد كه به لحاظ آن دو فرض در یك فرض مسجودیت و معبودیت است و در فرض دیگر آن مسجودیت و معبودیت در آنجا راه ندارد در حالی كه مجرد است در حالی كه ذات باری ذات مجرد و ذات لایتناهی است پس بنابراین عقل می‌تواند این انفكاك را از نقطة نظر خصوصیات خارجی و آن آثار و شواهدی كه مشاهده می‌كند و جوانبی را كه در نظر می‌گیرد این قدرت تحلیل را دارد.

 تلمیذ: ...

 استاد: یعنی ماده خارجی نیست یعنی جنس و صورتش جنس و صورت عقلی هستند نه خارجی مثل كتاب نیستند كه یك صورتی دارد مثل ثقل و آن ماده‌ای كه الان این وزن را تشكیل می‌شود و یك صورت صورت كتابیه است نه در بسائط خود جنس و فصل هر دو عقلی هستند خارجی نیستند یعنی عقل یك جنس عقلی تصور می‌كند و یك فصل عقلی تصور می‌كند و بعد آن را در ذهن خودش در ذات خودش با هم تركیب می‌كند اسم آن را بسیط می‌گذارد.

 تلمیذ: ...

 استاد: همین كه شما می‌آیید بین رنگ سبز و قرمز فرق می‌گذارید از كجا این فرق را گذاشتید؟ اینكه شما می‌آیید بین لون و بین مذوقات فرق می‌گذارید در حالی كه هر دو اینها كیف هستند این فرق از كجا آمده با اینكه اینها مركب نیستند؟

 تلمیذ: ...

 استاد: در انواع مركبه خارجیه خود آن ماده وجود دارد الان این كتاب خود ماده هست من كه دارم بلندش می‌كنم یك وزنی را دارم متحمل می‌شود این را نمی‌توانم انكار كنم این ماده خارجی می‌شود از آن طرف ماده خارجی سنگ نیست چون ممكن است سنگ را به همین وزن بلند كنید كتاب است كتاب كه نیست سنگ است پس هم یك وزنی در اینجا هست هم یك صورتی در اینجا هست از تركیب آن صورت و این وزن كه ماده است این كتاب الان تشكیل شده است از تركیب این صورت و ماده این ضبطها در اینجا تشكیل شده از تركیب این صورت و ماده فرشی كه در اینجاست تشكیل شده اینها همة تركیب‌های خارجی است منتهی این تركیبها تركیب انضمامی نیست، اتحادی است یعنی اگر شما این را در خارج یكی می‌بینید دو چیز در اینجا نمی‌بینید دو چیز تصور ندارید ولی بالاخره تركیب است حالا صحبت ما این است كه در بسائط مثل لون مثل سیاهی هم تركیب است یا نه دیگر آن تركیب نیست؟ یا فرض كنید در مذوقات تركیب است آن كیفی را كه از مذوقات برای انسان حاصل می‌شود خب اینها بسائط هستند یا خط تركیب است

 اینكه تركیب درش معنا ندارد خط به معنای چیست؟ به معنای فاصلة بین دو نقطه، حجم آن شكلی كه از طول و عرض و عمق برای انسان حاصل می‌شود خب اینها چیز نیست اینها درش تركیب نیست پس تركیب می‌شود تركیب عقلی فإن قلت الحد عین المحدود حد عین محدود است وقتی كه شما تركیب می‌كنید باید مطابق با خارج باشد نمی‌تواند خارج یك چیز دیگر باشد شما تعریف كنید البته تعریف‌های حالا همینطور است تعریف‌های حالا حد و محدود هیچ ربطی به همدیگر ندارند طرف دارد یك گورخر را آدم تعریف می‌كند بابا این چهار پا می‌دود برای خودش حد یك چیز دیگر است محدود یك چیز دیگر است ولی نه آن حدی كه بنده خدا امثال ملاصدرا دارند این ظاهرا نباید با هم فرق كند فکیف یتصور أن یکون المحدود نوعا بسیطا لا ترکیب فیه أصلا واقعا آدم گاهی اوقات تعجب می‌كند از اینكه چطور كسی رو دارد بالاخره خیلی عجیب است آخر این فرض كنید روداشتن هم خودش یك نعمت الهی است بعضی‌ها ندارند چطوری می‌شود آدم تصور كند محدود یك نوع بسیطی است كه اصلا درش تركیبی نیست ولی حدش هزار تا تعریف برایش می‌آوریم، جنس درست می كنیم، فصل درست می‌كنیم لوازم درست می‌كنیم آثار درست می‌كنیم إلا بمجرد فرض العقل چطور یك همچنین چیزی عقل فرض می‌كند والحد مرکبا من معان متعددة کل منها غیر الآخر. خب جنس غیرفصل است فصل غیر لوازم است هركدام فرق می‌كند قلت مقام الحد مقام تفصیل المعانی بین حد و محدود این است حد مقام تفصیل است همان محدود است منتهی مفصل و ظاهر و روشن و مبین كه اخذ می‌شود از خود ذات و ملاحظه این معانی فردا فردا تنها تنها آن معانی را ما می‌آوریم و یكی یكی لحاظ می‌كنیم و مقام محدود مقام اجمال است فقط یك صورت ظاهری در اینجا هست یك صورتی را ما در اینجا مشاهده می‌كنیم فالترکیب فی الحد لا یوجب الترکیب فی المحدود شما وقتی كه برای حد جنس و فصل و آثار و لوازم بیاورید لازم نیست آن محدود هم مفصل باشد و بتوانید زیر زره‌بین و میكروسكوپ تكه‌تكه‌اش را همه‌اش را مشاهده كنید همه را ببینید.

 ما یك وقتی پوست پیاز ما آن وقع هفت یا هشت ساله بودیم رفته بودیم جایی میكروسكوپی بود پوسته پیازی كه شما عادی می‌بینید این را برای ما گذاشت زیر میكروسكوپ ما دیدیم چه خبر است؟! در همین پوست پیاز چه رودخانه‌هایی جریان دارد؟! چه موجوداتی در حال حركت هستند؟! هرچی هم بزرگتر می‌كرد بیشتر بود واقعا عجیب است! می‌گویند همین آسمانی كه شما می‌بینید در شب دارای ستاره است اگر قرار باشد آن تلسكوپ‌های كذایی كه چیزها را می‌بینید اصلا نمی‌توانید حتی بعضی‌ها دچار اختلال شدند باید آمادگی داشته باشند تا اینكه بتوانند این اجرام و این توده‌هایی كه در آنجا وجود دارد بعضی از نمی‌دانم غبارهایی كه در آنجا هست و كیفیت آن ستارگان و اینها و وضعیتشان را ببینند اصلا بطور كلی با آنچه كه ما در شب می‌بینیم متمایز است آن به اصطلاح چیز دیگری است و خواهد بود این بخاطر چیست؟ این مقام تفصیل است آنچه كه ما می‌بینیم اجمال است یك ستاره اینجا و یكی هم آنجا ولی وقتی پشت آن دستگاه قرار می‌گیریم آن مجمل را برای ما مفصل می‌كند می‌ریزد بیرون نگاه كن ببین این تویش چیست؟ این در آسمان چه خبر است؟! كهكشان را بیا نگاه كن آن دایرة فرض بكنید اجرام سماوی كه الان این سیارات درش قرار دارند بیا ببین تشعشعاتی كه از این سیارات متصور است اینها را مشاهده كن سیاه چاله‌ها و امثال ذلك را بیا ببین این مسائلی را كه انسان می‌بیند یك مرتبه متوجه می‌شود خودش هم الان در یك همچنین جریانی قرار دارد پس چه خواهد شد؟! یك همچنین وضعیتی كه هست یعنی وجود خودش را در قبال یك همچنین پدیده‌ای از دست خواهد داد عجب من هم در یك همچنین وضعیتی قرار دارم من هم در یك همچنین فضایی قرار دارم و خبر ندارم پس اگر یك قضایای اتفاق بیفتد من چه خواهم شد؟! لذا خیلی مساله است كه مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز والا اگر قرار باشد كه اصرار از درون‌ها به بیرون سرایت بكند آن وقت هیچ كس دیگری را نگاه نخواهد كرد خلاصه مقام مقام اجمال است وإن کان الحد و المحدود شیئا واحدا بالذات لما علمت من کیفیة أخذ المعانی من ذات بسیطة وقتی كه شما اینها را متوجه شدید می‌فهمید كه حد دارای یك خصوصیاتی است كه عقل آن خصوصیات را از آن شیء بسیط به ملاحظة با اشیاء دیگر می‌تواند آنها را انتزاع كند گرچه آن شیء بسیط خودش در واقع بسیط باشد و این یك مساله‌ای است كه انسان را به مسائل خیلی دقیق‌تر می‌كشاند، كیفیت انتزاع اسماء از ذات یا صفات از اسماء انسان را سوق می‌دهد كه چطور از ذات بَحت و بسیط وُحدانی و مجرَّد به تمام معنی‌الكلمه بدون هیچ گونه رسوخ و نفوذ حد و قید، ما می‌توانیم این مسائل مختلفه از علم، حیات، قدرت نمی‌دانم مربوط به ذات است بعد می‌آید سایر مسائل دیگر كه مربوط به صفات است و صفات صفات خود ذاتی است و بعد صفات صفات خلقی است و جنبه اینها را در مراتب صفات ما حتی می‌توانیم از یك امر بسیط انتزاع كنیم اینها بخاطر مشاهدة این مسائل مختلف و مطالب مختلف است تا شما به امور خارجی توجه نكنید و به مسائل خارجی و به پدیده‌های خارجی توجه نكنید كجا می‌توانید ذات باری تعالی را ذات علیم و قدیر و حی و رئوف و عطوف و خالق و رازق و مصور و مدبر و اینها می‌توانید تصور كنید؟ تا این نظم را در وجود عالم شما این نظم را نیابید كجا می‌توانید كه ذات باری تعالی را مدیر و مدبر فرض بكنید؟ كجا می‌توانید این عالم را بر اساس یك نظام دقیق تصور بكنید؟ باید یك اداره‌ای ببینید، باید یك نظمی ببینید، باید یك نظامی ببینید، باید یك رأفتی و رحمتی ببینید، باید یك رزق و امثال ذلكی ببینید تا بتوانید همة اینها را به اصل برگردانیم آن اصل اصل مجرد و بسیط است، بسیطِ بسیطِ بسیط هیچی در آن ذات غیر از نفس ذات كه آن صرف‌الوجود است قرار ندارد و آنجا انسان می‌تواند حقیقت مسائل تفصیلی را به آن مساله اجمالی برگرداند.

 تلمیذ: ...

 استاد: در ماده خارجی كه نیست ببینید شما كه وقتی به یك امر بسیط توجه می‌كنید همان امر بسیط را در مقابلة با امور بسیط دیگر كه قرار می‌دهید یا به امور مادی قرار می‌دهید متوجه می‌شوید كه آن امر بسیط نمی‌تواند ماده خارجی داشته باشد الان فرض كنید در اینجا این عوارض همة اینها باید یك موضوعی داشته باشند معروضی داشته باشند كه به او عارض بشوند خب الان كسی كه در اینجا هست رنگ سیاهی كه الان عارض بر این كتاب شده معروض از این كتاب است این كتاب را ببینید این از یك ماده و صورتی تركیب شده و ارتباطی هم به رنگ ندارد آن رنگ بعد بر آنها عَرَض می‌شود ممكن است این رنگ سیاه تبدیل به رنگ قرمز بشود در عین حال مطالب كتاب محفوظ است در عین حال اوراق كتاب و جلد كتاب محفوظ است رنگ عوض شده است درست شد پس بنابراین این كتاب در عین اینكه ماده و صورت خارجی را دارد یك عرض دارد آن عرض بسیط است آن بسیط را كه شما الان دارید در اینجا تصور می‌كنید آن بسیط مادة خارجی دارد و صورت خارجی دارد كه به انضمام آن ماده و صورت خارجی الان شما این را سیاه می‌بینید یا اینكه نه آن بسیط است و بطور كلی عوارض نمی‌تواند ترتب خارجی داشته باشند یا حالا یك مقداری از رنگ چیزتر كنیم همین تملكی را كه شما در وجود خودتان احساس می‌كنید كه این عرضی است كه عارض شده این ارتباطی كه بین شما و بین عبایی كه پوشیدید بین آن قبایی است كه پوشیدید بین آن كتابی است كه در جلویتان گذاشتید و بواسطة آن ارتباط است كه شما كتاب را برمی‌دارید بعد می‌برید نمی‌گذارید كتاب را در این حجره یكی دیگر می‌آید بلند می‌كند این كه كتاب را برمی‌دارید می‌برید این كتاب بخاطر چیست؟ بخاطر اینكه شما مالك هستید درست شد اگر این كتاب مال شما نباشد و ببرید می‌گویند شما دزد هستید چون شما پول مردم را برداشتید بالا كشیدید درست، و اینكه الان این ارتباط بین شما و بین این كتاب وجود دارد این ارتباط بسیط است یا مركب؟ نمی‌شود گفت مركب است بسیط است، هست یا نیست؟ یعنی ما الان داریم بهش ترتیب اثر می‌دهیم من نمی‌روم این كتاب شما را بردارم، بردارم به من می‌گویند تو غصب كردی تو دزدی كردی تو داری دزدی می‌كنی و دستم را قطع می‌كنند اگر حكومت باشد بعنوان غاصب و دزد دستم را قطع می‌كنند می‌گویند مال مردم را داری می‌خوری پس اینكه الان من این كار را نمی‌كنم بخاطر این است كه این مساله وجود دارد این مساله كه وجود دارد را شما به من نشان بدهید؟ من كه چیزی نمی‌بینم شما در آنجا نشستید یك كتابی هم در آنجا وجود دارد این حالتی را كه من احساس می‌كنم كه این حالت در شما هست و در ایشان نسبت به این كتاب نیست ایشان این كتاب را بردارد ببرد می‌گویند ایشان دزد است شما اگر این كتاب را ببرید می‌گویند مالك هستی شما ببرید مالك هستید ولی اگر كس دیگر ببرد بهش دزد می‌گویند این از كجا آمده؟ آیا این مركب است یا یك امر بسیط است؟ آن امر بسیط جایش كجاست؟ عقل است عقل می‌آید آن را در ارتباط با سایر چیزهای دیگر می‌سنجد می‌بیند یك امری است واقعی اما نمی‌شود نشان داد نمی‌توانم دست رویش بگذارم بگوییم كه شما فرض كنید هفتاد كیلو یا هشتاد كیلو وزنتان هست سی‌گرمش یا پنجاه گرمش مال تملكی است كه بین شما و بین این كتاب وجود دارد این سی گرم مال تملك است یا یك سیر بقیه‌اش مال چیست؟ مسائل دیگر است بقیه‌اش مال فرض كنید انتصاب به پدرتان هم آن هم یك سیر است خیلی چیزها داریم آنقدر داریم كه دیگر به وزن خود آدم نمی‌رسد آنقدر چیزهای خارجی داریم یك سیر مال آن، یك سیر مال آن بعضی‌ها یك سیر هم وزنش بیشتر است دو سیر مال آن و چیزها مال این و آن خلاصه هیچی اینكه الان شما دارید این احساس را دارید می‌كنید این یك امر بسیط واقعی است این وقوعش در كجاست؟ وقوعش در عقل است حالا كه وقوعش در عقل است نه در خارج پس ماده و صورتی كه می‌آید تعریف این جده را می‌كند عقلی خواهد بود خارجی نیست.

 تلمیذ: ...

 استاد: آن قضیه ماده و صورت بودن در قیامت این مساله‌اش به خود امكان ذاتی اشیاء برمی‌گردد (أَ وَ لَمْ يَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ\* وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ\* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ)[[1]](#footnote-1) این مساله به خود امكان ذاتی برمی‌گردد اما كیفیت آن خلق كه به چه كیفیت هست؟ آن دیگر مطلب دیگر است ادله دیگر باید به كیفیتش استناد كنیم كه آیا ضرورت دارد حتما به معاد جسمانی یا اینكه اصل معاد معاد روحانی است آیا ضرورتی هست یا نه؟ آن یك مطلب دیگر است كه می‌گوییم نه ضرورتی ندارد كه معاد حتما جسمانی باشد معاد می‌شود معاد روحانی باشد بدون معاد جسمانی و آن نفس در آن مقام تجردِ خودش مشمول عقاب و عذاب باشد بعد آن وقت صحبت در اینجا می‌شود حالا اگر صادق مصدقی مثل فرض كنید رسول اللَه بیاید و بگوید كه معاد جسمانی با این كیفیت داریم آنجا می‌گوییم اشكالی ندارد كه یك همچنین مساله‌ای باشد علی كل حال خود معاد آنچه كه درش بحث می‌شود این است كه نفی ابطال و امتناع معاد جسمانی نمی‌شود كرد حالا آیا هست یا نیست؟ بله همانطوری كه ما در یقینیات مجبور به متابعت از مبادی بدیهیه و اولیه هستیم یكی از آنها هم كلام كلام یقینی است كه از صادق مصدق برای انسان حاصل می‌شود وقتی حاصل شد خود او می‌تواند بعنوان مقدمة برهان قرار بگیرد همانطوری كه شما دارید در مبصرات و مسموعات و مذوقات و اینها دارید همین مسائل را به عنوان مقدمات برهانی شما قرار می‌دهید.

 تلمیذ: ...

 استاد: البته من آنجا یك حاشیه‌ای زدم در آن قسمت جای صحبت دارد در آن مسالة حقیقت الشیء بصورت لابمادته همه اینها به او برمی‌گردد او اثبات معاد جسمانی را نمی‌كند چیزهای دیگر می‌خواهد.

 تلمیذ: ...

 استاد: ببینید در مقربیت در واجب لحاظ واجب به عنوان لحاظ مصلحت ملزمه برای اصل بقاء آن شیء است یعنی در اعمال مستحبه برای اضافه و اصل بقاء بعنوان كمالات ثانوی ما یك وقت یك درختی را می‌كاریم اگر به این درخت آب ندهید خشك می‌شود نمی‌توانید بگویید آیا آب دادن لازم است برای درخت یا نه؟ خب ندهید خشك می‌شود ولی یك وقتی علاوه بر آب دادن در كیفیت كود او دقت می‌كنید، این باعث می‌شود درخت رشدش بهتر بشود میوه‌اش بهتر بشود این را حرسش می‌كنید بواسطه حرس كردن به جاهای دیگر اضافه می‌شود چوب می‌گذارید و او را از انحنا محافظت می‌كنید اینها جزء مستحبات حساب می‌شود آن آب دادن اگر آب ندهید خشك می‌شود ممكن است یك درختی باشد شما هیچ كاری برایش نمی‌كنید نه كودی نه فلانی آب بدهید فقط همینطور سبز می‌ماند نه میوه می‌دهد نه رشد می‌كند. واجباتی كه انجام می‌دهیم اینجا واجبات مصلحت ملزمه است یعنی برای صرف بقاء خود مادة انسانی لازم است ولی مستحبات باعث عروض او می‌شود.

1. سوره يس «٣٦» آيه ٧٧ تا ٧٩ [↑](#footnote-ref-1)